



بخش فارسی



دکتر عصمت درانی

عضو هیئت علمی بخش فارسی دانشگاه اسلامی،

بهاول پور، پاکستان۔

اقبال لاهوری و غزنه و حکیم سنایی غزنوی

چکیده:

علامه محمد اقبال لاهوری (درگذشته ۱۹۳۸ م) در ۱۹۳۳ م بنا به دعوت رسمی نادر شاه فرمانروای افغانستان (۱۹۲۹-۱۹۳۳) سفری به افغانستان رفت و درین سفر با شور و علاقه به غزنه نیز شتافت و از آرامگاه سلطان محمود غزنوی و حکیم سنایی غزنوی دیدار کرد۔ دست آورد این سفر که نصیب قلمرو ادبیات فارسی شده "مثنوی مسافر" سروده اقبال لاهوری است که مکرر در کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری و منفرد منتشر شده است۔ مثنوی مسافر هم سیاحت نامه منظوم افغانستان است و هم بیان احساسات سراینده نسبت به شهرها و شخصیت های تاریخی آن سامان از جمله شهر غزنه و شخصیات آنجا همچون حکیم سنایی و سلطان محمود۔ اقبال در این مثنوی عظمت دیرینه غزنه را به یاد می آورد و ارادت خود را به حکیم سنایی اظهار می دارد۔ اقبال سر آرامگاه حکیم سنایی با اوراز و نیار می کند و روح حکیم سنایی از بهشت برین جواب می دهد۔ اقبال در عالم بیخودی سخنانی از مجذوب شوریده غزنی می شنود که پ راز درد و حال است۔ شوریده از مکر ایام و فتنه زمان و غفلت مسلمانان به خدا می

اقبال در سراسر آثار خود تحت تاثیر حکیم غزنه است و از خدا برای خود "صدق و اخلاص سنایی" می طلبد.

کلید واژه: غزنه، سلطان محمود، سنایی غزنوی، اقبال لاهوری

متن مقاله:

علاقه علامه محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۷-۱۹۳۸م) به چند شخصیت تاریخی، اسلامی و ادبی افغانستان و احترام به غیرت و شجاعت قوم افغان و شهرهای آنجا را می توان در يك جمله گنجانید که او افغان دوست بود. اقبال احترام خود به ملت افغان را در يك بیت شاهکار خلاصه کرده است:

آسیا يك پیکر آب و گل است

ملت افغان در آن پیکر دل است

(اقبال لاهوری، جاوید نامه، ۷۶۵)

خلیل الله خلیلی (۱۹۰۷-۱۹۸۷م) شاعر شهیر افغانستان، به این عشق اقبال به افغانستان چنین اذعان می دارد: "مطرب سرمدی عشق بلال، شاعر و مفکر اسلام، ندادهنده آزادی شرق، محمد اقبال لاهوری... وطن به خون آغشته ما افغانستان را دوست داشت و به خار و خارای آن عشق می ورزید." (خلیلی، ۳۹)

ریشه عشق اقبال لاهوری به افغانستان به گذشته های دور و دراز آن سرزمین بر می گردد. چندین شخصیت و شهر و موارد دیگر انگیزنده و آفریننده عشق در وجود اقبال است که می توان از علی بن عثمان بن علی جلابی هجویری مؤلف کشف

المحجوب، سلطان محمود غزنوی، حکیم سنایی غزنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، سید جمال الدین اسدآبادی افغانی، شهرهای کابل، هرات، غزنه و قندهار، محراب گل افغان، شاهان معاصر افغانستان و ملت و مردم افغانستان نام برد. در این مقاله ما بر آنیم که عشق و علاقه اقبال لاهوری را به شخصیت هایی منسوب به غزنه و خود شهر غزنه را بیان کنیم. همین عشق، اقبال را کشان کشان به غزنه برد.

سفر اقبال به غزنه:

در ۱۹۳۳ م نادر شاه (حکومت: ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳) سه نفر دانشمند شبه قاره را برای مشاورت در امور دینی و آموزشی و تأسیس دانشگاهی در کابل رسماً به افغانستان دعوت کرد. این سه شخصیت عبارت بودند از: علامه محمد اقبال لاهوری؛ علامه سید سلیمان ندوی (۱۸۸۴-۱۹۵۳ م) و سرراس مسعود (۱۸۸۹-۱۹۳۷ م). اقبال در تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۳۳ مصادف با یکم آبان ۱۳۱۱ هجری شمسی وارد کابل شد و پس از مشورتها و دیدارهای رسمی، در تاریخ ۸ آبان مذکور از کابل به غزنه و قندهار رفت. ره آورد این سفر که نصیب قلمرو ادبیات دری شده، مثنوی فارسی مسافر است که اقبال در وقایع این مسافرت سروده است. (نوشاهی، ۸)

سرفصل های این مثنوی بدین شرح است:

(ستایش نادر شاه):

خطاب به اقوام سرحد؛

مسافر وارد می شود به شهر کابل و حاضر می شود به حضور اعلی

حضرت شهید؛
 بر مزار شهنشاہ بابر خلد آشتیانی؛
 سفر به غزنی و زیارت مزار حکیم سنائی؛
 روح حکیم سنائی از بهشت برین جواب می دهد؛
 بر مزار سلطان محمود؛
 مناجات مرد شوریده در ویرانه غزنی؛
 قندهار و زیارت خرقة مبارک؛
 بر مزار احمد شاه بابا مؤسس ملت افغانستان؛
 خطاب به پادشاه اسلام اعلی حضرت ظاهر شاه؛
 اظهار علاقه اقبال به شهر غزنی
 اقبال در مسافرت به افغانستان، پس از دیدار "شهر خسروی" (کابل)
 سبکسر سفر به شهر معنوی (غزنی) کرد و تا غزنی را دید، شکوه گذشته
 این شهر را به چشم آورده، آهی از سینه بر آورد:
 آه غزنی آن حریم علم و فن
 مرغزار شیر مردان کهن
 دولت محمود را زیبا عروس
 از حنا بندان او دانای طوس
 خفته در خاکش حکیم غزنوی
 از نوای او دل مردان قوی
 (اقبال لاهوری، مسافر، ۸۶۲)

خیزد از دل ناله های بی اختیار
 آه آن شهری که این جا بود پار
 آن دیار و کاخ و کوویرانه ایست

آن شکوه و فال و فر افسانه ایست
وا رهیدم از جهان چشم و گوش
فاش چون امروز دیدم صبح دوش
شهر غزنین يك بهشت رنگ و بو
آبجوها نغمه خوان در کاخ و کوه
قصر های او قطار اندر قطار
آسمان با قبه هایش همکنار

(همان، ۸۶۷)

اقبال در جهان تخیلاتی خود نیز عشق خود به غزنی را فراموش
نمی کند. سرودی اردو خطاب به نادرشاه افغان دارد و در آن
منظره ای را چنین تجسیم می کند:

ابری دربر گرفته لؤلؤی لالا از پیش حق به سوی زمین حرکت
کرد. در راه بهشت را دید، وارفته شد و خواست همانجا ببارد. اما
از بهشت صدای خاست که (سفرت را ادامه بده) زیرا سبزه های نو
رُس هرات و کابل و غزنی منتظر توند (اقبال لاهوری، بال جبریل
۴۴۵،

عشق و علاقه اقبال به شخصیت های غزنه:
علی بن عثمان بن علی جلابی هجویری نخستین شخصیت
تاریخی که اقبال بدو با دیده احترام می نگرد علی بن عثمان بن
علی جلابی هجویری مؤلف کشف المحجوب از پیشینیان مشایخ
است. او در شهر غزنه متولد و در آنجا بزرگ شده است. پس از
فتوحات سلطان محمود و پسرش مسعود، به هند رفت و در لاهور

ساکن شد و در حدود ۵۴۶۵ هـ در لاهور وفات یافت و در همانجا به خاک سپرده شد. این شعر اقبال لاهوری دربارهٔ هجویری است که مقام و مرتبت او را بیان می کند:

سید هجویر مخدوم امم

مرقد او پیر سنجر را حرم

بند های کوهسار آسان گسیخت

در زمین هند تخم سجده ریخت

عهد فاروق از جمالش تازه شد

حق ز حرف او بلند آوازه شد

پاسبان عزت امّ الكتاب

از نگاهش خانهٔ باطل خراب

خاک پنجاب از دم او زنده گشت

صبح ما از مهر او تابنده گشت

(اقبال لاهوری، اسرار خودی، ۵۱)

آرامگاه هجویری در وطن اقبال یعنی لاهور واقع است و اقبال همیشه بدانجا رفته ابراز ارادت می کرد. تربت های پدر و مادر هجویری در گورستان اربابا، غزنه واقع است. وقتی اقبال به غزنه سفر کرد هجویری را فراموش نکرد و به دیدار تربت های پدر و مادر هجویری رفت فاتحه ای خواند و کف خاکی از آن بردیده نهاد و تبرکاً با خود برد و گفت: "فرزندی در دامن این مادر و پدر پرورده شده که مرئی جان و دل همشهریان من است. پسر این بانو بر همه مسلمانان هندوستان حق پدری دارد." (خلیلی، ۴۹)

حکیم سنایی غزنوی:

علامه محمد اقبال به حکیم سنایی ارادت و دل‌بستگی‌ها داشت. چون به زیارت تربت سنایی در غزنه رسید تا چشمش بر بالین حکیم افتاد زمام اختیار را از دست داد و تکبیر گویان به خاک غلطید (خلیلی، ۵۱). سید سلیمان ندوی که به اتفاق اقبال از آرامگاه سنایی زیارت کرده بود، کیفیت اقبال را چنین توصیف نموده: “حکیم و شاعر اقبال بیش از دیگران به دیدن مزار حکیم سنایی شاعر اشتیاق داشت... کیست که از جلالت شان حکیم سنایی واقف نباشد. ما همه ازین منظره تحت تاثیر قرار گرفتیم، اما بیش از همه، دکتر اقبال متاثر بود. او سر مزار حکیم ممدوح ایستاد و اختیار از دست داد و هق هق گریه کرد.” (ندوی، ۷۹۰-۷۸۹). سرور گویا اعتمادی نیز که در آنجا حضور داشته، خاطره آن منظره را چنین به یاد داشته: “اقبال تربت حکیم سنایی را چنان از اشک گلگون نمود که سنگ را نیز بروی رقت آمد.” (گویا اعتمادی، ۲۰۴)

اقبال حضور یابی خود در غزنه و سر تربت سنایی را چنین وصف می‌کند:

خفته در خاکش حکیم غزنوی

از نوای او دل مردان قوی

آن حکیم غیب، آن صاحب مقام

ترك جوش رومی از ذکرش تمام

من ز پیدا، اوز پنهان، در سرور

هر دورا سرمایه از ذوق حضور

او نقاب از چهره ایمان گشود
فکر من تقدیر مؤمن و نمود
هر دورا از حکمت قرآن سبق
اوز حق گودی، من از مردان حق
در فضای مرقد او سوختم
تا متاع ناله بی اندوختم
(اقبال لاهوری، مسافر، ۸۶۲)

آن گاه اقبال با سنایی به زبان حال سخن می راند و از فرهنگ
غرب شکوه سر می کند و می گوید:
مؤمن از افرنگیان دید آنچه دید
فتنه ها اندر حرم آمد پدید
(همان، ۸۶۳)

و حکیم سنایی را صدا می کند:
ای حکیم غیب، امام عارفان
پخته از فیض تو خام عارفان
آنچه اندر پرده غیب است گوی
بو که آب رفته باز آید به جوی
(همانجا)

درینجا روح حکیم سنایی از بهشت برین جواب می دهد و دقایق و
لطایف معنوی گوشزد اقبال می کند:
مؤمنان زیر سپهر لاجورد
زنده از عشق اند و نی از خواب و خورد

می ندانی عشق و مستی از کجاست
این شعاع آفتاب مصطفی ست
دین مجو اندر کتب ای بی خبر
علم و حکمت از کتب، دین از نظر
ای مسلمان جز براه حق مرو
نا امید از رحمت عامی مشو
پرده بگذار، آشکارایی گزین
تا بلرزد از سجود تو زمین

(همان، ۸۶۵، ۸۶۴)

تاثیرپذیری اقبال از سنایی موضوعی دیگر شایان ذکر است. شادروان دکتر محمد ریاض (ص ۲۸، ۲۹) در آنجایی که تاثیر شعرای سبک خراسانی در آثار اقبال بررسی کرده، سنایی را نیز مورد بحث قرار داده است.

اقبال در بال جبریل اقبال (منظومه اردو) خود گوید چون در سال ۱۹۳۳ زیارت مقدس حکیم سنایی غزنوی نصیب گردید این "افکار پریشان" به استقبال قصیده مشهور حکیم به یادگار آن روز مبارک سروده شد. مطلع قصیده سنایی این است:

مکن در جسم و جان منزل که دون است و این والا

قدم زین هر دو بیرون نه ، نه اینجا باش و نه آنجا

اقبال در قصیده خود نه فقط در بحر و قافیه سنایی را به زبان اردو پیروی نموده بلکه معانی و مفاهیم ابیات متعدد قصیده سنایی را نیز تحلیل نموده و طبق ذوق خود به تعبیرات گوناگون دیگر نیز پرداخته است. مصرع ثانی بیت ذیل سنایی، چو علمت هست

خدمت کن ،چو دانایان که زشت آید گرفته چینیان احرام و مکی
خفته در بطحا را تضمین نموده است:

ندا آمد کز آشوب قیامت کی بود کمتر
“گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا”

(ترجمه مصرع اولی از خلیلی، ۵۵ است)

اشعار آخر این منظومه اقبال در نعت رسول اکرم (ص)
است. ترجمه منظوم چهار بیت نهایی احترام اقبال نسبت به سنایی
را به خاطر می آورد. ترجمه فارسی از استاد خلیلی است:

عجب نبود اگر پروین و مه گردد شکار من

“که بر فتراک صاحب دولتی بستم سر خود را”

شناسای سبل، ختم رسل، مولای کل، ذاتی

که خاک راه را بخشد فروغ وادی سینا

به چشم عشق و مستی اوست هم آغاز، هم انجام

بود قرآن، بود فرقان، بود یاسین، بود طاها

ز غواصی مرا پاس سنایی باز می دارد

وگر نه اندرین بحر است چندین لؤلؤی لالا

(خلیلی، ۵۶؛ نیز محمد ریاض، ۲۹)

حکیم غزنوی در قصیده مورد بحث گفته بود:

که یار رب مر “سنایی” را سنایی ده تو در حکمت

چنان کز وی به رشک افتد روان بوعلی سینا

بدین مناسبت اقبال به زبان سنایی چنین آورده است:

بوعلی داننده آب و گل است

بی خبر از خستگی های دل است

نیش و نوش بو علی سینا به هل
چاره سازی های دل از اهل دل

(اقبال لاهوری، مسافر، ۸۶۵)

اقبال در آثار اردو نیز نکاتی از زبان سنایی بیان کرده است. در
قطعه ای به عنوان “ اقبال ” می گوید:
در بهشت سنایی به (مولوی) رومی می گفت که وضع شرق مطابق
مثل “ همان کاسه، همان آش ” است. اما روایتی از حلاج است که
مردی قلندر راز خودی را فاش کرد. (اقبال لاهوری، ضرب
کلیم، ۰۸۵) و این مرد قلندر کسی دیگر نیست به جز اقبال.
استاد خلیلی یکی از عاشقان اقبال لاهوری بود و کتاب او یار آشنا
در پیوند اقبال و افغانستان و همچنین برخی سروده های این
شاعر ملت افغان در وصف اقبال خواندنی است. خلیلی در چند
بیت خود به پیوند اقبال و سنایی نیز اشاره کرده است که بی
مناسبت نیست در اینجا آورده شود:

از سنایی سوزها در سینه اش
وز نی بلخی نوا در نغمه اش

(خلیلی، ۹۷)

در میانه حضرت اقبال بود

آفتاب شعر را تمثال بود

با سنایی کرده ساغر ها نگون

در بساط لای خواران جنون

(خلیلی، ۱۰۹)

از نی بلخی نوا آموخته
مغز جانش را سنایی سوخته

(خلیلی، ۱۱۸)

شوریده غزنی:

وقتی اقبال در غزنه سر مزار سلطان محمود می رود و شان و شوکت
گذشته غزنی را بیاد می آورد، در عالم بیخودی سخنانی از
مجدوب شوریده غزنی می شنود که پر از درد و حال است -
شوریده از مکر ایام و فتنه زمان و غفلت مسلمانان به خدا می نالد:

ای خدا، ای نقشبند جان و تن
با تو این شوریده دارد یک سخن
فتنه ها بینم درین دیر کهن
فتنه ها در خلوت و در انجمن
عالم از تقدیر تو آمد پدید
یا خدای دیگر آن را آفرید؟
چشم تو بر لاله رویان فرنگ
آدم از افسون شان بی آب و رنگ
مرد حق آن بنده روشن نفس
نایب تو در جهان او بود و بس
او به بند نقره و فرزند و زن
گر توانی سومنات او شکن
سینه اش بی سوز و جانش بی خروش
او سرافیل است و صورا و خموش
در مصاف زندگانی بی ثبات
دارد اندر آستین لات و منات

شرق را کن از وجودش استوار
صبح فردا از گریبانش برار
(اقبال لاهوری، مسافر، ۸۶۹-۸۷۰)

سلطان محمود غزنوی:

اقبال در آثار خود سلطان محمود را هم نماد تاریخ و هم نماد
عشق (با ایاز) ترسیم کرده است. به این اشعار توجه کنید:

برهمنی به غزنوی گفت کرامتم نگر
تو که صنم شکسته ای، بنده شدی ایاز را
(اقبال لاهوری، پیام مشرق، ۳۱۹)

به متاع خود چه نازی که به شهر دردمندان
دل غزنوی نیرزد به تبسم ایازی

(همان، ۳۲۰)

محمود غزنوی که صنم خانه ها شکست
زناری بتان صنم خانه دل است

(همان، ۳۴۲)

در مکالمه مابین حکیم فرانسوی اگوستس کومت و کارگر، می
گوید:

یکی کار فرما، یکی کارساز
نیاید ز محمود کار ایاز

(همان، زبور عجم، ۳۷۶)

من به سیمای غلامان فر سلطان دیده ام
شعله محمود از خاک ایاز آید برون

(همان، ۴۶۵)

کسی این معنی نازک نداند جز ایاز اینجا
که مهر غزنوی افزون کند درد ایازی را
(همان، ۴۹۶)

کافری را پخته تر سازد شکست سومنات
گرمی بتخانه بی هنگامه محمود نی
(همان، ۵۰۲)

تو کیستی ز کجایی که آسمان کبود
هزار چشم به راه تو از ستاره گشود
چه گویمت که چه بودی، چه کرده ای، چه شدی
که خون کند جگرم را ایازی محمود
(همان، ۵۱۰)

منابع:

- اقبال لاهوری، محمد، اسرار خودی، در کلیات اقبال (فارسی)، ناشر
شیخ غلام علی، لاهور، چاپ؟
- همان، بال جبریل، در کلیات اقبال (اردو)، ناشر شیخ غلام
علی، لاهور، ۱۹۹۶م
- همان، پیام مشرق، در کلیات اقبال (فارسی)، ناشر شیخ غلام
علی، لاهور، بی تاریخ
- همان، جاوید نامه، در کلیات اقبال (فارسی)، ناشر شیخ غلام
علی، لاهور، بی تاریخ

همان، زبور عجم، در کلیات اقبال (فارسی)، ناشر شیخ غلام
علی، لاهور، بی تاریخ

همان، ضرب کلیم، در کلیات اقبال (اردو)، ناشر شیخ غلام
علی، لاهور، ۱۹۹۶ م

همان، مسافر، در کلیات اقبال (فارسی)، ناشر شیخ غلام
علی، لاهور، بی تاریخ

خلیلی، خلیل اللہ، یار اہشنا، پیشگفتار و حواشی عارف
نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام
آباد، ۱۳۹۰ ش

محمد ریاض، اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی، مرکز
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۷۷ م

گویا اعتمادی، سرور، "اقبال و افغانستان"، در علامہ اقبال در ادب
فارسی و فرهنگ افغانستان، تألیف اسد اللہ محقق، مرکز تحقیقات
فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۴ ش

ندوی، سید سلیمان، سیر افغانستان، در اقبال، افغان اور
افغانستان، گرد آورده اکرام چغتایی، انتشارات سنگ
میل، لاهور، ۲۰۰۴ م

نوشاهی، عارف، مقدمہ بر یار آشنا، تألیف خلیل اللہ خلیلی، مرکز
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۹۰ ش

